

نسبت سنجی حقیقت تسبیح و ولایت انسان کامل

محمد رضا آرام^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۸/۲۳ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۹/۶)

چکیده

از آنجا که «انسان کامل» نه مانند دیگر موجودات عالم، مظهر یک اسم، بلکه مظهر همه اسماء الهی است، به همین خاطر بر موجوداتی که مظهر یک یا حتی چند اسم از اسماء الهی هستند احاطه وجودی دارد؛ در واقع انسان کامل یا همان ولی الله الاعظم حقیقتی است که تمامی اسماء الهی در آن متجلی شده است، او کل واحدی است با ظرفیت در بردارندگی تمامی اسماء و صفات الهی، لذا هر آنچه در این دو وجه تجلی نموده از دایره این حقیقت خارج نیست که این همان معنای ولایت انسان کامل و ولی الله است که تجلی ولایت الله می باشد. و از طرفی امر تسبیح از اموری است که رشد و تعالی تمامی پدیده‌ها را به عهده دارد؛ به عبارت دیگر تمامی اسماء با تسبیحی که در آنها جاری و ساری است به سمت تعالی خویش سیر و صبرورت دارند؛ و همانطور که در بالا اشاره شد، از آنجا که تمامی اسماء و صفات در حقیقتی به نام ولی الله متجلی است، پس تسبیح نیز در همین چارچوب به وقوع می پیوندد؛ بنابراین این می توان نتیجه گرفت با تجلی ولایت الهی در عالم، امر تسبیح نیز رخ نموده است و تمامی اسماء الهی در چارچوب ولایت ولی الله الاعظم، با توانمندی به نام تسبیح که در نهاد هر اسم تعبیه شده است، به سمت هدف غایی خویش سیر و صبر می نمایند. نگارنده در این مقاله، جهت اثبات حقیقتی که بیان شد، به روش تحلیلی - توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با بهره‌مندی از شیوه معناساختی واژه، ضمن پژوهش در آیات دربردارنده واژگان «تسبیح» و ولایت «انسان کامل» و مشتقاتشان، آنان را مورد مذاقه و بررسی تطبیقی قرار داده و نمونه‌های علمی از این ارتباط و نسبت سنجی بین ولایت و تسبیح را به کمک قرآن و روایات ارائه می دهد.

کلید واژه‌ها: تسبیح، ولایت، انسان کامل، نسبت سنجی، قرآن و روایات.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
aram.mohammadreza@yahoo.com

بیان مسأله

نگاه معاشناختی به متن و تحلیل معنایی واژگانی آن، یکی از راه‌های دستیابی به معنای دقیق و مقصود اصلی گوینده است. این نوع نگاه در قرآن به دلیل جنبه‌های هدایتگری و نقشی که در تأمین سعادت و کمال بشر دارد از اهمیتی ویژه برخوردار است، چرا که قرآن لفظ و معنایش از جانب خداوند است؛ و چنان‌که از آیات و روایات به دست می‌آید، از بطون و سطوح معنایی متعددی برخوردار است.

در این پژوهش سعی بر آن است ضمن تعیین هسته معنایی مفهوم «تسبیح» و مصادیق آن براساس منابع معتبر، با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی به کشف لایه‌های معنایی این مفهوم در آیات پرداخته و میدان‌های معنایی مربوطه با توجه به واژه‌های هم‌نشین اعم از مترادف، مقابل و متضاد بررسی شود، سپس در خصوص واژه «ولایت» نیز ضمن طی نمودن مراحل مزبور، این حقیقت را آشکار نمود که امر تسبیح در چارچوب حقیقت ولایت به دو شیوه «سیر» و «صیر» به وقوع می‌پیوندد و هر یک از وجوه تسبیح پدیده‌ها را در مجموعه ولایت، با استفاده از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌توان شرح و بسط داد. هدف اصلی درانجام این تحقیق بازیابی راه‌های نیل به مسیر و مصیر اصلی «تسبیح» در چارچوب امر «ولایت» و نیل به مقام مقربون است. با تدبّر در آیات قرآن و با تجزیه و تحلیل آنها به کمک دیگر آیات و همچنین بهره‌مندی از روایات معصومین علیهم‌السلام و تفاسیر معتبر قرآن کریم شاید بتوان راه‌های رسیدن به هدف اصلی را آشکار نمود.

بنابراین این پژوهش می‌کوشد تا نشان دهد «حقیقت تسبیح و ارتباط آن با ولی‌الله» با معاشناسی و ارتباط‌سنجی بین آیات تسبیح و یا آیات دربردارنده مفهوم تسبیح دست‌یافتنی است. بر این اساس، این مقاله با بهره‌مندی از روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای درصدد پاسخگویی به دو سوال مهم ذیل است:

۱. مفهوم حقیقت تسبیح چیست؟

۲. فایده تسبیح برای پدیده‌های الهی چیست و چه ارتباطی بین آن و انسان کامل ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود دارد؟

مقدمه

مبحث حرکت و تغییر در اجزای عالم از دیرباز مورد توجه عموم حکما به ویژه حکمای مسلمان قرار گرفته است. تمام اجزای عالم در حرکت و تکاپوی مستمر است و این حرکت هم در ظواهر پدیده‌ها و هم در باطن هستی سریان دارد. پدیده‌های عالم، حیات و شعور دارند و حرکت آنها نشانه زندگی و شعور و ادراک آنهاست؛ باطن هیچ پدیده‌ای ساکن نیست، سکون و رکودی که در ظاهر پدیده‌ها مشاهده می‌شود، تصویری بیش نیست؛ همه پدیده‌های بی‌قرار و در حرکت، تنها با رسیدن به خلوتگاه حق، آرام می‌گیرند. سبب جنبش و «تسبیح هستی» به اجرای هدفمند اوامر الهی ربط دارد که در چارچوب ولایت الله تعالی به وقوع می‌پیوندد.

و از طرفی، امر تسبیح که در آیات مختلف قرآن به آن اشاره می‌شود، اختصاص به کل هستی دارد، به عبارت دیگر مجموعه نظام آفرینش از جمادات و نباتات و حیوانات و انسان‌ها و فرشتگان و... همگی حقیقتاً مسبِّح حق تعالی هستند. همه موجودات بدون استثناء، تسبیح و حمد و ستایش خداوند را انجام می‌دهند جز این که بعضی از موجودات که افکار آمیخته با وهم و تخیلات شیطانی بر آنها غلبه دارد، به ظاهر تسبیح خدای تعالی نمی‌کنند گرچه تمام تار و پود وجودشان مسبِّح حق تعالی است. براساس امر ولایت تکوینی که اهل‌بیت علیهم‌السلام برهستی دارند، تسبیح در عالم امکان، تحت لوا و اشراف ولایت آنان صورت می‌پذیرد، لذا تنها معصومین علیهم‌السلام بر حقیقت و چگونگی «امر تسبیح» در کل هستی تفقه دارند.

از جمله آیاتی که بطور آشکار بیانگر امر تسبیح تحت لوای ولایت می‌باشد، آیات زیر است:

آیه اول سوره اسراء: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَفْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»، آیه اول سوره اعلى: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»، آیه ۱۵۹-۱۶۰ صافات: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»، آیه ۱۸ سوره فرقان: «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ»، آیه ۴۱ سوره نور: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مَنِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ».

به نظر می‌آید در آیات فوق، ارتباط لغوی و مفهومی بین واژه های مشتق شده از تسبیح و آنچه که معنی «ولی» را در بردارد وجود دارد؛ درخصوص این ارتباط در روایت اهل بیت علیهم السلام نیز می‌توان مواردی را مشاهده نمود به عنوان مثال در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که «فنحن اول خلق الله و اول خلق عبدالله و سبحه و نحن سبب خلق الخلق و سبب تسبيحهم و عبادتهم من الملائكة و الآدميين: ما اولين خلق خدا هستیم و اولين خلقی هستیم که خدا را عبادت و تسبیح نمود و ما سبب خلقت سایر مخلوقات و سبب تسبیح و عبادت آنها اعم از ملائکه و آدمیان هستیم» (مجلسی، ۲۵/۲۰).

و همچنین در جای دیگر اینگونه روایت شده است: مفضل از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند: «ما کنتم قبل خلق السماوات و الأرض؟ فقال: کنا أنوارا حول العرش امام، نسبَّح الله تعالى و تقدَّسه حتى خلق الله تعالى الملائكة، فقال لهم: سبِّحوا و قدَّسوا! فقالوا: یا ربنا لا علم لنا، فقال لنا: سبِّحوا، فسبَّحنا فسبَّح الملائكة تسبیحنا، الا أننا خلقنا من نور الله تعالى.» (همان، ۲۵/۲۱)

و همچنین این روایت که شیخ صدوق در فضائل الشیعه حدیث هفتم از ابوسعید خدری نقل می‌کند که «كُنَّا جُلُوسًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ لِإِبْلِيسَ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ فَمَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي هُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ، نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُسَبِّحُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا» ما خدا را تسبیح می‌کردیم و عالم ملائکه با تسبیح ما، خدا را تسبیح می‌کردند، معنای این جمله چیست؟ مختلف می‌شود معنایش کرد.

شاید شبیه همانی است که برای حضرت داود علیه السلام نقل شده که «سخرنا مع داوود الجبال یسبحن» (الانبیاء، ۷۹) ما کوه‌ها را برای حضرت مسخر کرده بودیم و آنها با او تسبیح می‌گفتند گویا او به کوه‌ها تسبیح می‌داد. ما هم به ملائکه تسبیح می‌دادیم و عالم ملائکه با ما هم زبان می‌شدند و تسبیح می‌گفتند. (صدوق، فضایل الشیعه، ۱۹۷ از کتاب مصنفات للشیخ صدوق)

با توجه به اینگونه آیات و روایات، شاید بتوان به این حقیقت دست یافت که تسبیح هستی به واسطه ولایتی که معصوم علیه السلام بر همه ممکنات دارد، صورت می‌پذیرد؛ و براساس این اصل با بررسی آیات در بردارنده دو واژه «تسبیح» و «ولایت» و تدبیر در شرح آیات و تفحص در تفاسیر آنها، و همچنین جستجو در روایات معصومین علیهم السلام، همچنین بتوان «موارد و مصادیق آن دو»، «راه‌های دستیابی به تسبیح با محوریت ولایت»، «فوائد اینگونه صیوروت و موانع دستیابی به آنان» و «علل محرومیت از آن دو» را از کتاب هدایت استخراج کرد و با استفاده از راه‌حل‌های قرآنی در زمینه چگونگی راه‌یابی به چارچوب «تسبیح خاص مقربون» (که بالاترین مرتبه آن مقام صراط مستقیم است) راهکارهای کاربردی ارائه داد.

مفهوم حقیقت تسبیح

ریشه اصلی این واژه س.ب.ح می‌باشد. خلیل بن احمد جمله "سبحان الله" را به معنی تنزیه خداوند از هر چیزی که شایسته نیست خداوند به آن وصف شود، می‌داند. (کتاب العین، ج ۳، ص ۱۵۲). این فارس برای ریشه این کلمه دو معنا را می‌شناساند: معنای اول نوعی از عبادت و معنای دوم نوعی از تلاش. وی معانی دیگری همچون: تعجب کردن، شنا کردن در آب، اسب تندرو، تنزیه خداوند از هر چیزی که شایسته آن نمی‌باشد و جلال و شکوه خداوند را از مشتقات این کلمه معرفی می‌کند. (نک: ابن منظور، ۳/۱۲۷-۱۲۶)

راغب نیز ریشه این کلمه را به معنای حرکت سریع در آب یا هوا گرفته است و با توجه به این موضوع تسبیح را به معنای تنزیه خداوند و اصل آن را به معنای رفتن سریع به سوی

عبادت خداوند دانسته است. کما اینکه تسبیح را در همه اقسام عبادات چه رفتاری چه گفتاری و چه به صورت نیت به‌شمار می‌آورد. نکته‌ای که در این معنا به چشم می‌خورد و آن را از سایر معانی متمایز می‌کند وجود "سرعت" در انجام کار است. (راغب اصفهانی، ۳۹۲/۱)

مصطفوی علاوه بر معانی مختلفی همچون: تنزیه خداوند از آنچه منکران می‌گویند، ذکر و نماز، تحمید، تعجب و تعظیم و عظمت و جلال خداوند، دو جهت را برای اصل "تسبیح" لحاظ می‌کند: حرکت در مسیر حق و دوری از کوچکترین ضعف. وی تسبیح همه موجودات با توجه به آیات شریفه‌ای که در این باره نازل شده است را حول همین محور تعریف می‌کند. همچنین با این تعریف از "تسبیح" آن را از دیگر موارد مانند: تنزیه، تقدیس، تطهیر، تزکیه و... فرق قائل می‌شود در حالیکه متذکر می‌شود که تمام این مفاهیم به یک اصل برمی‌گردند. (نک: مصطفوی، ۲۲-۳۷/۵)

اصل معنای ماده «تسبیح»، حرکت سریع در آب یا هواست (شنا کردن و شناور شدن) و به همین جهت، به حرکت ستارگان در آسمان، «سَبَّحَ» گفته شده است: «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (الانبیاء، ۳۳) و این تعبیر در مورد اسبانی که با سرعت و روان حرکت می‌کنند «وَالسَّابِحَاتِ سَبَّحًا» (النازعات، ۳) نیز گفته می‌شود؛ و در آیه «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» (المزمل، ۷) هم منظور، حرکت سریع در انجام کارهاست. بر این اساس، تسبیح که به معنای تنزیه خداوند متعال است، در اصل به معنای حرکت سریع در عبادت خداوند متعال بوده، و بر مطلق عبادات قولی و فعلی به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۳۹۳)

و نیز برخی گفته‌اند اصل این معنا «حرکت در مسیر حق بدون هرگونه انحراف» یا «بر حق بودن» کاملاً منزله از هر نقطه ضعف» بوده، و در آن دو مفهوم «در مسیر حق بودن» و «از ضعفی دور بودن» در آن لحاظ شده است؛ و اینکه در مورد شنا و غوطه‌ور شدن یا حرکت اسبها یا کثرت اعمال انسان به‌کار می‌رود همگی مصادیقی از این باب است که متناسب با موضوع بحث (ارتباط‌سنجی تسبیح و ولایت) بوده است؛ مثلاً در معنای شنا کردن آن حرکتی است که نظم و سیر معنی دارد و از انحراف و... دور است؛ و تفاوت

«سَبَّحَ» و «تَسْبِيحُ» در این است که اولی فعل لازم است و بر جریان و تنزه طبیعی شیء دلالت می‌کند؛ اما دومی متعدی است؛ یعنی چیزی را در جریان تسبیح - به معنای همان شناور کردن در مسیری بدون انحراف-، و در صراط مستقیم قرار دادن، می‌باشد. (مصطفوی، ۲۱/۵-۲۳). این ماده در اصل بر دو معنا دلالت می‌کند: یکی از جنس عبادت، چنانکه به نماز مستحبی «سُبْحَه» می‌گویند و تسبیح هم منزله دانستن خداوند است از هر بدی؛ و دومی از جنس سعی و تلاش، چنانکه السَّبْحُ و السَّبَّاحَةُ به معنای غوطه‌ور شدن و شنا کردن در آب است؛ همچنین به سرعت در کار و راه رفتن و سیر اسب و حرکت نجوم. مانند: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (الانبیاء، ۳۳)؛ یعنی: اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری (معین) شناورند (با شتاب گردش می‌کنند). (ابن فارس، ۱۲۵/۳)

در قرآن کریم تسبیح، یک بار به طیر، یک بار به رعد، یک بار به لیل و نهار، دو بار به جبال، شش بار به ملائکه، نه بار به «ما فی السموات و الارض»، ۲۴ بار به انسان و یک بار به تمامی موجودات نسبت داده شده است. در ۴۰ مورد نیز به صورت «سبحان» آمده است. ماحصل آنچه از تعاریف این کلمه به ذهن متبادر می‌شود با توجه به فرهنگ لغت‌های مختلف در ارتباط با معنی کلمه "تسبیح" و آیات شریفه‌ای که به این مفهوم اشاره دارند این است که "تسبیح" عملی است که طی آن همگی مخلوقات با اعمال و حالات مختلف، با مبرا دانستن خالق خود از هر آنچه شایسته او نیست، به خالق خود تقرب می‌جویند و این عمل را به صورت مستمر و پیوسته بدون هیچ درنگی انجام می‌دهند گویا تمام عباداتی که انسان در طول شبانه روز انجام می‌دهد ذیل مقوله "تسبیح" خداوند قرار می‌گیرند و سایر مخلوقات نیز عمل "تسبیح" را پیوسته و در حالات مختلف انجام می‌دهند.

با تلفیق دو معنای سعی و سرعت در عبادت و غوطه‌ور شدن و شنا کردن و شناگری در آب، و اینکه خداوند می‌فرماید: «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»، لذا برای تسبیح شاید بتوان به این معنای باطنی نیز رسید که «تسبیح به معنای فناء فی ذکر الله شدن است و غرق در یاد خدا شدن است».

انواع تسبیح و حیطة و دایره موجودات تسبیح‌کننده

تسبیح بطور کلی دوگونه است، تسبیح عام که شامل تمام موجودات است بدون استثنا، و تسبیح خاص که مخصوص مؤمنان به ولایت ولی‌الله می‌باشد؛ آنچه پیرامون مفهوم «ولایت» در قرآن کریم میتوان بیان نمود این است که «ولایت» حقیقتی است که الله تعالی طراحی نموده تا هستی را به واسطه آن در مسیر اصلی «تسبیح» قراردهد. لذا ارتباط معنایی حاکم میان «تسبیح» و «ولایت» این است که جوهره حقیقی مفهوم تسبیح، در مفهوم امر ولایت نهفته است و ارتباط کنشی «تسبیح» و «ولایت» اینگونه است که «تسبیح» خاص و آگاهانه» در چارچوب «حقیقت ولایت» صورت می‌پذیرد؛ که در قرآن از آن به «صراط مستقیم» یاد می‌شود. لذا اهل ایمان دارای دو نور و دو تسبیح هستند برخلاف کفار که تنها یک تسبیح دارند چرا که کفار خداوند یا ولی‌الله و یا هردو را نمی‌شناسند و انکار می‌کنند در حالیکه ذرات ابدانشان خدا را تسبیح می‌کند.

ناگفته نماند، تسبیح موجودات مثل دلالت معلول بر علت نیست که آن با استدلال قابل فهم باشد و موجودات از روی علت و معلول خدا را نشان دهند و به وجود او دلالت نمایند و اوصاف خدا از قبیل علم و قدرت و غیره را آشکار کنند پس تسبیح غیر از آنهاست؛ لذا قرآن می‌فرماید: «وَلَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (الاسراء، ۴۴) این سخن حاکی از آنست که موجودات نوعی شعور و علم دارند و بر این اساس، تسبیح می‌کنند.

در حیطة و گستره مسبِّحین در تفاسیر چنین آمده است:

- عبدالله بن عباس می‌گوید: فقط موجودات زنده و حیّ تسبیح خداوند می‌گویند و جمادات هیچ‌گونه تسبیحی ندارند. از این‌رو، ایشان ذیل آیه: «ان من شیء إلاّ یسبِّح بحمده» می‌گوید: هیچ چیزی از زندگان نیست مگر این که تسبیح می‌کند خداوند متعال را. (ابوالفتوح رازی، ۳/۳۵۶)

- عکرمة و قتاده می‌گویند: حیوانات و نباتات و چیزهای فزاینده مانند درخت و...

خداوند را تسبیح می‌گویند؛ یعنی جمادات تسبیح نمی‌گویند. (قرطبی، ۱۰/۲۶۶)

- حسن و ضحاک می‌گویند: «هر چیزی که روح داشته باشد، خداوند متعال را تسبیح می‌گوید» (ابوالفتوح رازی، ۳/۳۵۶).

- نخعی، علامه طباطبایی، شهید مطهری، آیه‌الله جوادی آملی و... می‌نویسند: «تمام هستی اعم از جماد و غیر آن، جملگی تسبیح‌گوی حق تعالی هستند.» (طباطبایی، ۴/۲۲۱؛ جوادی آملی، ۱/۹۶؛ مطهری، ۲۳).

تسبیح به معنای حرکت و پویایی در نگاه فلاسفه و عرفای اسلامی

در بین فلاسفه مسلمان فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و میرداماد در زمره فیلسوفانی هستند که حرکت را تنها در چند مقوله کم، کیف، این و وضع پذیرفته‌اند. از نظر ملاصدرا حرکت عبارت از خروج شیء از قوه به فعل است به دوگونه عرضی و جوهری که نیاز به قابل و فاعل دارد. (نک: ملکشاهی، ۶) حرکت جوهری در واقع نوشدن دمام وجود جوهر است که همان حقیقت تسبیح است. (نک: مطهری، ۲/۳۴۲)

ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری ثابت کرده است که سکون مطلق در هیچ یک از جواهر مادی مصداق ندارد؛ زیرا جواهر مادی دارای وجود سیال متغیر و متحرکند. همچنین در هیچ یک از اعراض نیز که اساساً تابع موضوعات جوهری خود هستند و به تبع آن در حرکتند، سکون معنی ندارند. (نک: طباطبایی، ۲۹۶)

مفهوم تسبیح و پویایی هستی در عرفان نیز متضمن نوعی کمال و از موضوعاتی است که مورد توجه همه عارفان مسلمان قرار گرفته است. در بینش عرفانی حرکت و تسبیح به اعتبار تنزل و ترقی مدارج وجود به سه معنی تجلی وجودی، تقلب آنی جواهر و تجدد ماهیات آمده است. عرفای اسلامی معتقدند حرکت از مقام وحدت و پدید آمدن حق به صورت ممکنات و ظهور در مجالی وجود، تسبیح در قوس نزول است که حدیث قدسی کنز مخفی بیانگر آن است و عرفا نیز منشاء این پویایی و حرکت از اطلاق به سوی مقید را محبت و عشق به ذات می‌دانند.

همه عرفا از دیر باز به نوع حرکت معتقد بوده‌اند و در متون عرفانی از آن با عناوین: حشر نوین، مرگ و رجعت، خلق جدید، شأن جدید، دگرگونی ذوات، حرکت جوهری و... یاد می‌کنند که همه این رویدادها در چارچوب تسبیح انسان کامل در قوس صعود رخ می‌نماید. تسبیح سالک و عمل به اوامر و اجتناب از نواهی در چارچوب شریعت و طریقت «ولی‌الله» برای نیل به کشف و شهود حقایق به سیره انسان کامل می‌باشد. (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ۱/۲۶۶).

اثبات پویایی و تسبیح با آیات قرآن کریم

جمهور علمای مسلمان در اثبات پویایی در اجزای عالم به آیات شریفه قرآنی حتی به غیر از آیاتی که واژه تسبیح در آن است استناد جسته‌اند، مانند آیات «الرحمن، ۹؛ ق، ۱۵ و النمل، ۸۸»؛ ابن عربی در تفسیر آیه: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن، ۲۹) می‌گوید: «بافاضه ما یناسب کل استعداد و ینسحقه فله کل وقت فی کل خلق شأن بافاضه ما ینسحقه و ینسأهله باستعداد» (ابن عربی، تفسیر قرآن، ۲/۳۰۴).

علامه طباطبایی می‌گوید: وجه نکره بودن «شأن» در آیه فوق القای اختلاف و تفرق و منظور از «یوم» نیز احاطه خدای تعالی در مقام فعل و تدبیر اشیاء است. پس هیچ یک از کارهای او تکراری نیست، و هیچ شأنی از شؤون او از هر جهت مانند شأن دیگرش نیست. (نک: طباطبایی، ج ۱۸/۵۱۷) لاهیجی، آیه ۲۹ سوره الرحمن را مبنا و سر تکرارناپذیری تجلیات حق تعالی می‌داند. (لاهیجی، ۸۰)

عارفان مسلمان براساس آیه قرآنی: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرًّا السَّحَابِ» (النمل، ۸۸) از دیر باز به موضوع حرکت و تحول در عالم توجه داشتند. آنان تحول و دگرگونیهای مداوم عالم را با تعبیری نظیر تجدد امثال، تبدل امثال و خلق جدید بیان می‌کردند. (نک: ایزوتسو، ۲۷-۲۰)

ابن عربی در بیان تعبیر «خلق جدید» در آیه شریفه: «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق، ۱۵) می‌گوید: «إنما هم فی شبهه و التباس من خلق حادث

یتجدد کل وقت» (ابن عربی، تفسیر قرآن، ۲/۲۷۷) خوارزمی در بیان آیه شریفه (ق، ۱۵) بر آن است که خداوند تعالی در هر زمان هستی را با تبدیل و تقلیب خلعت تازه‌ای می‌دهد. (نک: خوارزمی، ۴۴۸)

به‌زعم صاحب‌المیزان «مراد از خلق جدید، تبدیل نشئه دنیا به نشئه‌ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر از نظام طبیعی است که در دنیا حاکم است، برای اینکه در نشئه اخری - که همان خلق جدید است - دیگر مرگ و فناپی در کار نیست، تمامش زندگی و بقاء است». (طباطبایی، ۱۸/۵۱۷)

صدرالدین قونوی با استناد به آیه مذکور از خلق جدید تعبیر به تجدد امثال می‌کند. وی می‌گوید: مقصودم از تجدد، تجدد و نو شدن وجود کون و خواطر و تصورات و نتایج آن‌ها در هر زمان و همین‌طور ظهور خلق جدیدی که مردم از آن پوشیده‌اند می‌باشد. چنانکه خداوند از این خیر داده و سخنش حجت است. (نک: قونوی، ۹۳) ابن عربی در باره عدم تکرار تجلی واحد برای دوشخص یا تجلی مکرر در یک صورت از منظر ابوطالب مکی و دیگران از اهل الله می‌گوید: «إن الله سبحانه ما تجلی قط فی صورة واحدة لشخصین و لا فی صورة واحدة مرتین و لهذا اختلفت الآثار فی العالم و کنی عنها بالرضی و الغضب». (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ۱/۲۶۶) وی اختلاف شرائع را سبب اختلاف تجلیات می‌پندارد. (نک: همان) محیی‌الدین درباره مفهوم آیه شریفه: «هُم فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» بر آن است که خداوند در هر نفس در بندگانش در خلقی جدید است. (همان، ۲/۳۵۶) وی همچنین می‌گوید: فیحدث نشأة الإنسان مع الأنفاس و لا يشعر و هو قوله تعالی وَ نُشِئْكُمْ فی ما لا تعلمون یعنی مع الأنفاس و فی کل نفس له فینا إنشاء جدید بنشأه جدیده و من لا علم له بهذا فهو فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ لِأَنَّ الْحَسَّ يَحْجِبُهُ بِالصُّورَةِ الَّتِي لَمْ يَحْسُ بِتَغْيِيرِهَا مع ثبوت عين القابل للتغيير مع الأنفاس» (همان، ۲/۴۶) وی در جای دیگر درباره مرتبه انسانی می‌گوید: أنا فی خلق جدید، کل یوم فی مزید و أنا من حیث حَبَّی، بین وجد و وجود (همان، ۲/۴۲۹).

عزیزالدین نسفی از حکمای الهی قرن هفتم هجری به وجود حرکتی در عالم معتقد

است که به ترقی و تنزل انسان‌ها منتهی می‌شود. معیار ترقی و تنزل از نظر او معیاری معرفت‌شناختی است که در چارچوب هستی‌شناسی نسفی معنا پیدا می‌کند. البته تبیین او بعدها اساس «حرکت جوهری» صدرالدین شیرازی قرار گرفت. (فالعالم الجسمانی بسماواته و أرضه متجدد بالذات، و الخلق فی کلبس من خلق جدید، و هذا هو الحركه فی الجوهر التي ذهب إليها العرفاء الشامخون، رضوان الله عليهم).

عارفان و حکما برآنند که سیلان، حدوث، حرکت، فناء، دثور و زوال، ذاتی عالم خلق است. ظهور وجود و قبول تعینات در عالم خلق با آن‌که مظاهر دنیوی دائماً متجدد و سیالند و هر آن صورتی افاضه می‌شود و به مجرد وصول در مظهر زائل می‌شود. استاد آشتیانی بر آن است که بنا بر مشرب حکمای متأله اتباع صدر المحققین حرکت اختصاص به مقام حسیض وجود دارد و در چارچوب تسبیح این انسان است که به واسطه سیلان ذات و سیر إلى الله بایستی به اوج وجود برسد. عرفا نیز بر این مشرب متفق‌اند.

تسبیح و صیروت آگاهانه در هستی

بر اساس آیات: «وإن من شيء إلا يسبح بحمده» (الاسراء، ۴۴) و «كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ» (النور، ۴۱)، می‌توان به دو حقیقت مهم پیرامون تسبیح، نایل شد: ۱- تسبیح بدون استثنا، شامل تمام موجودات است. ۲- موجودات با زبان خود و براساس علم و آگاهی، خدای خویش را تسبیح می‌کنند. عبارت «تَسْبِيحُهُ» که درآیه فوق بیانگر چگونگی تسبیح هر موجودی است، گویی به این حقیقت اشاره دارد که: هر موجودی با تسبیحش آن به آن از قوایش به فعلیّاتش خارج شده و صیروت میابد و درعین حال، آگاه به تسبیح خویش است.

ارتباط تسبیح و کمال در هستی

از آنجا که همه‌ی اشیا امکانی، از نقایص خویش فرار می‌کنند و طالب کمال‌اند، لذا هر یک به سوی آن نهایت کمال خویش در حرکت هستند که در حقیقت آن کمالات، شئون

حق و تجلی اوست به همین علت این فرار از نقص و طلب کمال تسبیح فطری موجودات و تنزیه آن‌ها نسبت به اسمای الهی است که همان درجات وجود خودشان است، که از طرف حق آفاضه شده است و چون تنزیه اسمای خدا نیز تنزیه خدای تعالی است پس همه‌ی موجودات ضمن اینکه خدا را تنزیه می‌کنند خودشان را نیز تنزیه کرده‌اند تا به وجه خدایی شدن نزدیک شوند.

ادله قرآنی حقیقی بودن تسبیح موجودات

برای حقیقی بودن تسبیح موجودات، می‌توان به آیه ۴۴ سوره اسراء استناد نمود: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَأَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (الاسراء، ۴۴)؛ یعنی هفت آسمان و زمین و هر که در آنهاست او را به پاکی یاد می‌کند و نیست چیزی مگر آن‌که او را به پاکی و حمد و سپاس یاد می‌نماید، ولی شما تسبیح ایشان را در نمی‌یابید. محققا او حلیم و بردبار و آمرزنده است.

در باره نوع تسبیح موجودات، اکثر مفسران به حقیقی بودن تسبیح اذعان دارند. روایات ذیل که در تفاسیر معتبر آمده است بیانگر حقیقی بودن تسبیح در هستی می‌باشد: عن جعفر بن محمد عن ابیه علیه السلام، قال: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن أن توسم البهائم فی وجوهها و أن تضرب وجوهها، لأنّها تسبیح بحمد ربّها؛ یعنی: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل می‌کنند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از علامت‌گذاری در چهره چهارپایان و این که به چهره آنها کتک بزنند نهی کردند؛ زیرا چهارپایان پروردگارشان را حمد و ستایش می‌کنند (حویزی، ۱۶۸/۳).

علت عدم فهم تسبیح موجودات توسط غیرمعصوم

با توجه به حقیقی بودن تسبیح در هستی، این سوال پیش می‌آید که چرا به راحتی نمی‌توانیم تسبیح آنها را بفهمیم؛ در این خصوص قرآن نیز می‌فرماید: «وَلَكِنْ لَأَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ

تَسْبِيحَهُمْ» (الاسراء، ۴۴)؛ از این رو، انسانهای عادی متوجه تسبیح موجودات نمی‌شوند، این در حالی است که همه موجودات، علم و شعور و حیات و تسبیح دارند. در این باره نکته شایان توجه این است که خداوند می‌فرماید شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید و فرموده است که تسبیح آنها قابل ادراک نیست؛ یعنی تسبیح آنها قابلیت ادراک را دارد، ولی گیرنده انسان‌های عادی ضعیف است و باید تقویت شود. همان‌گونه که حضرت یعقوب علیه السلام از راه دور می‌فرماید: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ» (یوسف، ۹۴)؛ یا آصف بن برخیا که قرآن درباره وی می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (النمل، ۴۰)؛ یا هدهد که به گفته حضرت سلیمان علیه السلام آب زیر سنگ و زمین را می‌بیند. (لاهیجی، ۴۱۸/۳)

بنابر آنچه گفته شد پس برای تقویت گیرنده‌های باطنی و به تعبیر قرآن، کشف ماورای حقایق عالم، راه مخصوصی وجود دارد. قرآن می‌فرماید: «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (المطففين، ۲۱) یعنی: مقربان (تسبیح) آن را می‌بینند. یا «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (التكاثر، ۶) یا «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (الانعام، ۷۵) یعنی: و همچنین ما نشان دادیم به ابراهیم باطن آسمانها و زمین را تا از موقنان باشد.

یا درباره حضرت داوود علیه السلام می‌فرماید: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ» (الانبیاء، ۷۹) یا به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ...» (النور، ۴۱).

حاصل سخن اینکه قرآن کریم در سوره اسراء می‌فرماید شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید و از سوی دیگر در آیات فراوانی این عام را تخصیص می‌زند؛ مثلاً در سوره نور می‌فرماید: ای پیامبر! آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کنند...؛ یعنی: دیدی و شهود کردی. و همین‌طور سایر آیات یاد شده. بنابراین، تسبیح موجودات تنها برای افرادی که به مقام موقنین و مقربین نائل آیند قابل فهم است، این نیز جز با تسبیح دائمی در چارچوب «ولی الله و صراط مستقیم» میسر نیست.

آیه‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد: «یکی از معجزات حضرت داوود علیه السلام (که از مظاهر خلیفه‌اللهی است) به سخن در آوردن موجودات بود. چنین نیست که راه فهم تسبیح

موجودات بسته باشد و چنین نیست که این فهم در انحصار داوود و شاگردان او باشد، بلکه بالاتر از داوود، ولی عصر ارواحنا فداه هم هست که سلسله جبال، مسخر اویند. اگر کسی مسیر ولایت را طی کرد، بعید نیست صدای تسبیح موجودها را بشنود و آنچه شاگردان داوود فهمیده‌اند، بفهمد. چنین نیست که خداوند قبل از داوود به احدی این را نیاموخته باشد و بعد از داوود هم به احدی نیاموزد، بلکه این سنت الهی است: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (الفاطر، ۴۳).

بنابراین، راه تسبیح حق همان راه بازگشت به حق است و این راه، راه فقه نظام آفرینش است و اگر کسی خواست زبان تکوین را بفهمد، راهش تسبیح در مسیر ولایت است» (جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ۴۲۵/۷).

تفاوت رتبه تسبیح موجودات

همانطور که بیان شد، هر موجودی به مقتضای رتبه وجودی خود، از علم، شعور، قدرت تسبیح برخوردار است. البته با توجه به این که هر یک از موجودات رتبه خاصی از هستی را داراست، بدیهی است که کمالات بالفعل و استعدادهاى موجود در هر کدام از آنها با دیگری متفاوت است، لذا تسبیح هر یک از آنان نیز به سمت هدف غایی از خلقت منحصر به فرد خود می‌باشد و براساس همین تفاوت، شعور و علم هر موجودی به کمال بی‌نهایت و وجود مطلق، به گونه خاص بوده و باز به تناسب علم و شعورش، عشق به حرکت به سوی مطلق در او وجود دارد. از این رو نباید از همه موجودات، گونه خاص و معینی از شعور و علم و اراده را انتظار داشت و همچنین آنها را دارای یک نوع تسبیح مشخص دانست و نیز اگر آنها در شعور و علم مانند انسان نیستند، نباید نتیجه گرفت که آنها بدون شعور و علم هستند و لذا تسبیح دیگر موجودات را نیز نباید با تسبیح انسان مقایسه کرد گویا کسانی که موجودات را بدون شعور و علم می‌دانند، بدین سبب است که علم و شعور انسان را در بقیه موجودات نیز توقع دارند. البته اگر کسی یادآور شود که آن

مرتبه از شعور و حیات و علم که در انسان وجود دارد، در جمادات نیست، سخن درستی است، اما اگر کسی بگوید مطلق جمادات، حیات و شعور ندارند و به تبع تسبیح هم ندارند، کلاً سخن نادرستی است. (شجاعی، ۱۷۳۲/۱).

مرحوم صدرالمتألهین این نکته را که همه موجودات عاشق خدا هستند، با اصل سریان و تسبیح حیات و علم و شعور و قدرت در همه وجود و هستی اثبات کرده است؛ یعنی یکی از اصول مسلم نزد ایشان این است که تمامی موجودات این عالم دارای شعور، علم، حیات و قدرت تسبیح هستند و البته با توجه به رتبه وجودیشان، تسبیحشان متفاوت است. (ملاصدرا، ۲۴/۷؛ محمد شجاعی، ج ۱/۱۷۳۲)

تسبیح در مقام «عبد» الهی

تسبیح عبدالله که اسم اعظم الهی بوده در حقیقت همان مقام تجلی تام الله تعالی است در مقام انالهی. در این مقام که اولین مرتبه تجلی می‌باشد، در حقیقت تسبیح در مرتبه ربوبیت و عبودیت الهی در اسم اعظم خود را نشان می‌دهد. آیه اول سوره اسراء بیانگر این مرتبه از تسبیح می‌باشد: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الاسراء، ۱).

آنچه در طلیعه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «اسراء» وجود دارد، تسبیح عبد محض و عبد مطلق است؛ عبد مطلق غیر از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) کسی نیست «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا...» «بِعَبْدِهِ»؛ نام مبارک پیامبر ﷺ اصولاً در قرآن کریم به عنوان مخاطب نیامده است، اصل اسم مبارکش آن آمده ولی مورد خطاب نیست و هرگز خدای سبحان پیامبر را به اسم خطاب نکرده تا برای ما الگویی باشد و اسوه‌ای که حضرت را به لقب پرافتخار رسول الله، نبی الله و مانند آن خطاب بکنیم. در آغاز سوره‌ی مبارکه‌ی «اسراء» وی را عبد مطلق یاد کرده که همان انسان کامل محض است که غیر از وجود مبارک پیغمبر کسی نیست. و از آنجا که مقام «نالله» در عالم ملک، درحقیقت

«عبدالله» خود را نشان می‌دهد به همین دلیل کامل‌ترین تسبیح عالم مشهود که همین عالم ماده است، توسط «عبدالله» روی می‌نماید لذا رب‌العالمین در این باره در قرآن کریم اینگونه می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الاسراء، ۱)؛ الله تعالی برای آشکار نمودن اهمیت تسبیحی که توسط عبدش صورت می‌پذیرد (چرا که جامعترین تسبیح، برای رب‌العالمین محسوب می‌شود)، کم ارزش بودن تسبیح دیگر اشیاء را در مقایسه با تسبیح «عبدالله» اینگونه شرح می‌دهد «أَيُّهَا الْعَبْدُ: أَنَا الْغَنِيُّ عَنِ تَسْبِيحِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، وَ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ لَيْسَتْ مِنَ الْأَحْيَاءِ فَلَا حَاجَةَ بِهَا إِلَى ثَوَابِ هَذَا التَّسْبِيحِ فَقَدْ صَارَ ثَوَابُ هَذِهِ التَّسْبِيحَاتِ ضَائِعًا وَ ذَلِكَ لَا يَلِيقُ بِي وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (ص، ۲۷) لکنی أوصل ثواب هذه الأشياء إليك ليعرف كل أحد أن من اجتهد في خدمتي أجعل كل العالم في خدمته»؛ بدینوسیله رب‌العالمین بالاترین امتیاز را به حقیقتی می‌دهد که «عبدالله» است چراکه او عبدتامی ست که مجلای تمامی اسماء و صفات الهی (رب‌العالمین) است نه عبد یک یا چند اسم، مثلاً رب‌الکریم یا رب‌المجید یا... لذا تجلی‌گاه تمام اسم و صفات الهی خواهد بود و به همین دلیل تمامی عالم در تسخیرش خواهند بود و تمامی تسبیح هستی نیز متعلق به او و زیرمجموعه تسبیح جامع او می‌باشد. و از دیگر امتیاز عبودیت تام که با خود، تسبیح نمودن در تمام هستی و آفات را در بردارد، کسب مقام طهر به معنای اتم آن است که پاکی از هر گونه نقص خواهد بود: «و النكنة الأخرى أذكرني بالعبودية لتنتفع به لا أنا» «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ» (الصفات، ۱۸۰) «فإنك إذا ذكرتني بالتسبيح طهرتك عن المعاصي» «وَ سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا» (الأحزاب، ۴۲) (فخر رازی، ۳/۳۵۶)

علت پویایی و تسبیح ناپیدای هستی

همانطور که گفته شد در قرآن کریم، یک مفهوم مطلق برای کلیه واژگان مشتق از

«تسبیح» وجود دارد و آن مفهوم «شناوری» است؛ از آنجا که تسبیح عامل اصلی برای حرکت به سوی اوج تعالی است، لذا الله تعالی بواسطه تسبیح، رشد در پدیده‌ها را ایجاد نموده است؛ پس تسبیح بیانگر حرکت است و نیز نمایش لانهایه بودن «وجود» است که دائم در حال گسترش به سوی بی‌نهایت می‌باشد. تسبیح در عین حال که باطنی است، نمودش با زبان قال نیز است، چراکه از کوزه همان برون طراود که در اوست. به همین علت، تمامی ذرات اتفاق درونی‌شان را که تسبیح و شناور بودن به سمت کمال مطلق است را به زبان می‌آورند، گویی عملی را که انجام می‌دهند فریاد می‌زنند.

نقش فاعلی «ولی» در تسبیح موجودات

نقش سببی و فاعلی که پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام در نظام آفرینش دارند، مسأله‌ای قراردادی و اعتباری نیست، بلکه ناشی از مقام و مرتبه آنان در عالم وجود است. آنان، به دلیل قرب وجودی بیشتری که به خداوند متعال دارند، از چنین نقش و جایگاهی در عالم آفرینش برخوردارند، این نقش سبب می‌شود تا آنان بر کل هستی موجودات و هرگونه اعمال آنان ولایت داشته باشند که «تسبیح موجودات» از این امر مستثنی نیست؛ در این خصوص، در کلام اهل بیت علیهم‌السلام روایات متعددی آمده است؛ از جمله این روایات می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

در زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام آمده است: خداوند متعال، به واسطه شما خاندان پیامبر ﷺ آنچه را می‌خواهد، محو و اثبات می‌کند، و طوق ذلت را از گردن ما می‌گشاید و زمین درختانش را می‌رویاند و میوه‌هایش را بیرون می‌دهد؛ به واسطه شما زمین تسبیح می‌کند و کوه‌ها در زمین استقرار دارند. اراده خداوند در مقادیر امور، به سوی شما فرو می‌آید و از خانه‌های شما صادر می‌شود: «وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللَّهُ تَرَةً كُلِّ مُؤْمِنٍ يُطَلَبُ بِهَا وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَرْضُ ثِمَارَهَا وَبِكُمْ تُنَزِّلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَرَزَقَهَا وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ تُسَبِّحُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أْبْدَانَكُمْ» (طوسی،

ج ۶، كِتَابُ الْمَزَارِ مِنْ كِتَابِ التَّهْذِيبِ؛ مطلب یادشده، مانند همان مضمونی است که در فقره‌ای از زیارت جامعه کبیره درباره اهل بیت پیامبر ﷺ آمده است: «بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الأرض الا باذنہ و بکم ینفس الهم و یکشف الضر» (مجلسی، ۱۲۷/۱۰۲)

در روایت دیگری آمده: «قال رسول الله ﷺ: «... أنا وعلی وفاطمه والحسن والحسین کنا فی سرادق العرش نسیح الله و نسیح الملائکه بتسییحنا قبل أن یخلق الله عزوجل آدم...» (مجلسی، ۱۴۲/۱۱، روایه ۹، باب ۲).

و همچنین در این خصوص امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «...خداوند به انوار ما دستور داد که تسبیح کنند و از تسبیح ما آنها (ملائکه) تسبیح نمودند. اگر تسبیح ما نبود آنها نمی‌دانستند چگونه خدا را تسبیح کنند و چگونه تقدیس نمایند... پس جنیان بواسطه تسبیح ما تسبیح کردند و الا نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند... وقتی خداوند اراده اخراج ذریه‌ی آدم کرد برای گرفتن پیمان، این نور را در آن راه داد، آنگاه ذریه‌ی او را از نهادش خارج کرد در حالی که لبیک می‌گفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و بواسطه تسبیح ما آنها تسبیح نمودند و الا نمی‌دانستند چگونه تسبیح کنند... پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده و تسبیح کننده‌ی او بودیم. ما سبب آفرینش و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسان‌ها بودیم... سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (همان، ج ۱۸).

تسبیح ولی الله، حرکت از شرک به سوی توحید (از فناء به بقاء)

مراد اهل معرفت از فناء فی الله، فناء شدن از «بشریت عبد» در بقاء به «ربوبیت حق» است، نه فناء ذات عبد در حق؛ این فناء تنها با توجه کامل به حق تعالی - که موجب غلبه جهت حقانی بر جنبه خلقی و بشری است حاصل می‌گردد و این توجه کامل به حق، با محبت ذاتی به حق - که در دل هر ذره مکنون و مخفی است - حاصل می‌شود. که تسبیح توحیدی را رقم می‌زند؛ بنابراین فناء همان رفع تعین‌های بشری و خلقی است، یعنی کنار زدن حجاب‌ها از

همان وجه الهی، بهره‌ای که هر موجودی از حق دارد (و لکل وجهه هو مولیها).

مراد از بقاء، همان اتصاف به صفات ربانی و تلبس به اسماء و صفات حق است و «علم آدم الاسماء» اشاره به این تلبس است. هر مرتبه‌ای از فناء فی الله که حاصل درجه‌ای از قرب به حق است، متضمن مرتبه‌ای از بقاء بالله است و کامل‌ترین مرتبه فناء که حاکی از کامل‌ترین درجه قرب و بالاترین مرتبه بقاء بوده، مخصوص انسان کامل و ولی خدا است. توضیح اینکه اهل معرفت درجه‌های نهایی قرب را در دو بخش قرب نوافل و قرب فرایض تبیین کرده اند. ولی خدا در مرتبه اول از قرب، که قرب نوافل است متجلی به اسم الباطن می‌گردد. همه اعضاء و جوارح عبد حقانی شده و حق تعالی سمع و بصر و ید و لسان عبد می‌شود. بنده به حق می‌شنود و به حق می‌بیند و به حق می‌گوید. در این مرتبه حق باطن و عبد ظاهر است.

اما در قربی دیگر و فنائی بالاتر، که تجلی اسم الظاهر است، حق ظاهر و بنده باطن می‌گردد؛ پس بنده سمع و بصر و ید و لسان حق می‌گردد، حق تعالی به او می‌شنود، به او می‌بیند و از طریق او سخن می‌گوید، این مرتبه قرب را قرب فرایض نامیده‌اند. انسان کامل، دارای مقام جمع بین دو قرب است که به آن مقام تمحض و تشکیک گویند.

در مسیر تسبیح میتوان چنین برداشت نمود که نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است، یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود و هر معلولی در علت خود است و نهایت سیر انسان کامل که همه‌ی قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانیده است، فنای در ذات احدیت است، فنای در ذات الله است، فنای در «هو» است و فنای در «ما لاسم له و لارسم له» است و سپس بقاء به حق. «از این‌رو، بالاترین مرتبه انسانیت، مقام بقاء بعد الفناء است. نیل به مقام بقاء بعد از فنا و صحو بعد از محو، از وراء پرده‌ای اسمائی و قبل از ظهور اعیان ثابت است و فوق این مرتبه مقامی متصور نیست. این مقام محمدی است و به مقام بقاء بعد از فنا رسید و بعد از فناء تام در عین جمع به وجود حقانی به مقام بقاء بعد از فناء رجوع کرد و در نهایت استقامت به خلعت نور وجود خود

آراست؛ احدی او را غیر از حق کما هو حقه نمی‌شناسد. پس روایت از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله به طرق مختلف وارد شده است که علی علیه السلام را مخاطب قرار داده و فرموده است: کسی تو را نمی‌شناسد مگر من و کسی به منزلت من پی نبرده است غیر از تو، من و تو را احدی نمی‌شناسد، مگر خداوند و پروردگار عالم «قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي» (ابن شهر آشوب ۳/ ۲۶۷؛ آشتیانی، ۵۸۶).

تسبیح در سیر قوسین ولی الله

در مسیر تسبیح ولی الله الاعظم «مراتب نزول حقیقت وجود، به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در افق تعینات لیالی است و مراتب صعود به اعتبار خروج شمس حقیقت از آفاق تعینات ایام است و به اعتباری قوس نزول «لیلة القدر محمدی» و قوس صعود «یوم القيامة احمدی» است» (امام خمینی، ۳۲۸).

انسان کامل صراط سلوک و راهنمای سیر است، لذا تسبیح در متن صراط سلوکی انسان کامل انجام می‌پذیرد و فناء در حق، با فناء در انسان کامل حاصل گردد. همانگونه که حقیقت آفرینش، تجلی حقیقت انسانی (حقیقت محمدیه) و بسط آن در اجزا و مظاهر و در نهایت هبوط خلیفه الله بر زمین است، همانگونه نیز بازگشت و معاد، همان عروج انسان کامل به همراه مظاهر و فروع آن در تسبیح صعودی و معراج است. مسیر این تسبیح در قوس صعود و نزول حقیقت انسانی است که همان صراط مستقیم وجودی و سلوکی است. پس خلیفه الهی و ولی خدا معبر و مسیر این تسبیح برای قافله هستی است و این قافله از صبح ازل در متن صراط مستقیم که حقیقت انسان کامل است در تسبیح و حرکت اند و تا شام ابد به سوی کمال حقیقی خود (فناء مطلق و بقاء بالله) روانند، باب ورود در کمال، ورود و در صراط مستقیم انسانی است، از این رو انسان کامل، «باب الله» است؛ «باب الله الذی منه یؤتی». امام صادق علیه السلام فرمود: اوصیاء پیامبر درهای توجه بسوی خدای عزوجل

باشند و اگر ایشان نبودند، مردم خدای عز و جل را نمی‌شناختند و خدای تبارک و تعالی بوسیله ایشان بر خلقش احتجاج کند: «الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَلَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِهِمْ اِحْتِجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ» (کلینی، ۱/۱۹۳).

نه تنها انسان کامل باب شناخت و توجه به الله تعالی است بلکه مسیر سیر و صیروت و تسبیح نیز می‌باشد (نحن الصراط المستقیم)؛ نهایت این سیر نیز فناء کثرت‌ها در حق و بقاء به او است. راهبر و راهنمای این مسیر نیز انسان کامل است که با احاطه سریانی و معیت قیومی خود همه موجودات را به اذن حق، به سوی کمال راهبری می‌کند. پس همه هستی به مدد انسان کامل به کمال خود می‌رسند، لذا «جميع کائنات به قافله سالاری خلیفه الله و در سایه ولایت و سرپرستی ولی الله به سوی خداوند در سیرند.» (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۳/۱۲۵). این است حقیقت تسبیح در کائنات که اکسیر این سیر، سرسپاری به انسان کامل است؛ چرا که انسان کامل به امر الهی مأمور به هدایت همه و رسیدن به مطلوب و غایت‌ها است و کمال هر موجودی با سرسپاری به او حاصل می‌گردد. سر این هدایت و رسیدن به کمال، همان آگاهی انسان کامل از همه استعدادها و کمالات نهفته در موجودات که همان سر خلافت است به حساب می‌آید (نک: مقدمه قیصری بر فصوص الحکم).

احاطه تام وجودیه انسان کامل در تسبیح هستی

«انسان کامل» به لحاظ سعه و احاطه وجودیه‌ای که دارد از لحاظ وجود خود (نه ماهیت)، محیط بر همه عالم و در جمیع عوالم سریان دارد؛ به عبارت دیگر حقیقت انسان کامل، که حقیقت الله است (که مستجمع تمامی اسماء است) در مقام تجلی، به تمامه جاری و ساری است در هستی؛ درحقیقت چیزی در عوالم غیر از او وجود ندارد. این ولی مطلق که متحقق به اسم الله است، اسماء حق را یکی پس از دیگری شهود

می‌نماید تا به مقام مظهریت اسم جامع برسد. لذا ولی‌الله الاعظم افضل از انبیاء حتی رسل اولوالعزم می‌باشد؛ یعنی آنکه جمیع اسفاری که از برای خاتم رسل مقرر است در حقیقت کلیه خاتم ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهریین او نیز موجود است. در حقیقت اهل بیت طاهریین علیهم السلام قطب و خلیفه‌الله هستند در عوالم غیب و شهود؛ هر چند خلیفه ظاهری نباشند لذا حق تصرف و دخل در تمام عوالم را دارند و آگاه به همه مراتب وجود هستند و خود مستور به سترالله و سراعظم‌الله هستند و هرچه آدمی نیاز دارد تنها در چارچوب ولایت آنان برایش محقق می‌شود هرچند که اگر هرآنچه دانایی در توان دارد، به کار گیرد و از هر میزان هم که عقل دارد اگر بهره برد باز به کنه ذات ولی‌الله الاعظم و ولایتش نخواهد رسید حتی اگر هزاران سطر نوشته شود و کتابها و اوراق سیاه شود. در بخش دوم این فصل به شرح مبسوط آن پرداخته خواهد شد.

نتایج مقاله

در این مقاله، از مجموع پژوهش‌های صورت گرفته، موارد ذیل به عنوان نتایج و حاصل سخن استخراج می‌شود:

۱. تعیین جایگاه ویژه انسان کامل در تسبیح هستی به ویژه جایگاه صیوررتی و سلوکی آن یعنی راهبری و دستگیری از سالکان در مسیر قرب الی‌الله در چارچوب تسبیح در صراط مستقیم مبتنی بر شناخت دقیق از حقیقت انسان کامل و نسبت او با هستی است.
۲. جامع بودن، مظهر بودن، خلافت انسان کامل به لحاظ وجودی و ثبوتی، جایگاه ویژه‌ی چون فیاض بودن، تصرف در هستی، راهنمایی و راهبری را به دنبال دارد. انسان کامل در چارچوب تسبیح: مصیر، صراط، ملاک، سنج، راهبر و راهنما است. البته همسفری و همسویی با ولی‌اللهی در مسیر تسبیح، نیازمند سرسپاری اختیاری سالک به وی می‌باشد.
۳. غایت و نهایت این صیوررت، معرفت، قرب، وصال، لقاء و فناء در الله تعالی از طریق محبت، معرفت و پیروی از حجت معصوم الهی است. بی‌شک، میزان راهیابی به آن

غایات، وابسته به میزان محبت، معرفت و تبعیت محض است.

۴. بطور کلی می‌توان گفت: براساس امر ولایت تکوینی که اهل بیت علیهم‌السلام برهستی دارند، تسبیح در «عالم امکان» تحت لوا و اشراف ولایت آنان صورت می‌پذیرد، لذا تنها معصومین علیهم‌السلام بر حقیقت و چگونگی «امر تسبیح» در کل هستی تفقه دارند: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ».

۵. هدف از این مقاله، یافتن دیدگاه قرآن و روایات در خصوص امکان نائل شدن به امر تسبیح و صیروت حقیقی بود. در جهت تحقق این امر، بیان ابعاد مختلف «تسبیح» در حیطة «انسان کامل» و «ولایت» در قرآن کریم در حد توان مورد بررسی قرار گرفت و تلاش شد با ایجاد شناخت و معرفت به مراتب مختلف تسبیح در چهارچوب ولایت، زمینه‌ای فراهم گردد تا افراد به دنبال کسب این مراتب ارزشمند باشند و با نهادینه کردن صفات «ولی الله» در ابعاد مختلف وجود خویش و دریافت مدارج عالی آن، شرایط قُرب وجودی خویش را به اولیای الهی (خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام) در عالم خلقت، فراهم آورند که به تَبِعِ آن، به نهایت هدف غایی از خلقت خویش که الله تعالی در نهاد هر شیء و هر فرد تعبیه نموده است، صیروت یابند.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. آشتیانی، سیدجلال الدین، مقدمه قیصری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ ش.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، تحقیق علی السید جمال اشرف الحسینی، قم، المکتبه الحیدریه، ۱۴۲۲ ق.
۴. ابن عربی، محیی الدین، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۵. همو، الفتوحات المکیه، بیروت، دارصادر، بی تا.
۶. ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقاییس اللغه، بی جا، مرکزالنشر، ۱۴۰۴ ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۸. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، نشر رضوی، بی تا.
۹. ایزوتسو، توشیهیکو، خلق مدام در عرفان اسلامی، ترجمه کاویانی، تهران، نشر علمی فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (اخلاق در قرآن)، قم، اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۱ ش.
۱۱. همو، تفسیر تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالتقلین، قم، اسماعیلیان، بی تا.
۱۳. خوارزمی، تاج الدین حسین، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ش.
۱۵. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، قاهره، چاپ افست تهران، ۱۴۲۰ ق.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، قم، نشر ذوالقربی، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه به تصحیح صبحی صالح، قم، دارالهجره، بی تا.
۱۸. شجاعی، سیدمحمد، معاد یا بازگشت بسوی خدا، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۷ ش.
۱۹. شریف لاهیجی، محمد ابن علی اشکوری، تفسیر قرآن (شریف لاهیجی)، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. صدرالمتالهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، قم، نشر بیدار، ۱۳۶۶ ش.
۲۱. همو، اسفار، ترجمه: محمد خواجوی، نشر مولی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۲. صدوق، محمد بن علی، فضایل الشیعہ در مجموعه مصنفات للشیخ صدوق، قم، دارالمجتبی، ۱۳۸۷ ش.
۲۳. همو، علل الشرایع، نشر: قم: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ ش.
۲۴. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی، جامعه مدرسین، ۱۳۷۳ ش.
۲۵. همو، نهایه الحکمه، ترجمه مهدی تدین. ج دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ ش.
۲۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۲۷. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران نشر اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۲۹. القرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن؛ تفسیر القرطبی، ناشر دارالکتب المصریه، ۱۳۵۳ ق.
۳۰. قونوی، صدرالدین محمد بن اسحاق، رساله النصوص، نشر آیت اشراق، ۱۳۹۰ ش.
۳۱. قیصری، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، به کوشش آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
۳۲. کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۳ ش.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب السلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۴. همو، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.

۳۵. لاهیجی، شمس‌الدین محمد، مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، نشر زوار، ۱۳۷۱ش.
۳۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، بیروت، انتشارات مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۳۸. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، صدرا، تهران، ۱۳۷۸ش.
۳۹. همو، مجموعه آثار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات صدرا، بی‌تا.
۴۰. ملک‌شاهی، حسن، حرکت و استیفای اقسام آن، تهران، سروش، ۱۳۶۳ش.
۴۱. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، آداب الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۸۷ش.